

مولوی بلخی و امیر خسرو دهلوی

دو مرز گستر قلمرو زبان فارسی

ایرج افشار

در اردیبهشت ماه جلالی دو حلقه ادبی دانشگاهی که هر دو یادآور نیروی جاودانه فرهنگ ایران و دامنه تاریخی زبان فارسی است در شهرهای لوس آنجلس و شیکاگو برگزار شد. در محفلی که در دانشگاه لوس آنجلس UCLA تشکیل شد نام پرآوازه مولانای بلخی طنین افکن بود و در مجلسی که در شهر شیکاگو به برپا گشت ذکر جمیل خسرو دهلوی هم عصر سعدی شیرازی بر زبانها رفت.

برگزاری مجمع مولانا به مناسبت آن بود که جایزه «جیورجیولوی دلاویدا» Giorgio. Levi Della Vide از سوی مرکز مطالعات خاورمیانه «گرونهام» Gustave von Grunebaum وابسته به دانشگاه لوس آنجلس به خانم آنماری شimmel Annmarie Schimmel ایرانشناس برجسته آلمانی و استاد دانشگاههای بن (آلمان) و هاروارد (آمریکا) داده شد. این جایزه هر دو سال یک بار، نخستین بارست که به یک ایرانشناس تعلق می گرفت. پیش از آن اسلام شناسان و خاورمیانه شناسان برنده آن شده بودند. شنیدم این بار هم نمی گذارده اند که یک ایرانشناس ناموری برنده آن باشد. پایه گذاران جایزه ترتیبی داده اند که مراسم اهدا جایزه با تشکیل مجمع علمی در موضوعی که برنده جایزه در آن زمینه متخصص

است همراه باشد و چون خانم آنماری شیمیل اکنون یکی از برجستگان و آگاهان پژوهش در افکار مولوی است مجمع مذکور «میراث رومی» نام گرفته بود.

مجمع دیگر که در شیکاگو برای امیر خسرو دهلوی درست شد به همت انجمنی گرد آمده از هندیان و پاکستانیان مقیم امریکا ترتیب یافت و گروهی از دانشمندان هند و پاکستان و ایرانشناسان غربی در آن شرکت کردند.

مولوی بلخی (۶۵۴-۶۷۲) و خسرو دهلوی (۶۵۱-۷۲۸) هر دو زمانه پرآشوب و سختی را با پنجاه سال فاصله گذرانیدند. یکی در قلمرو باختری زبان فارسی در قونیه بزیست و به فارسی شعر سرود و دیگری در حوزه خاوری آن زبان به سرائیدن شعر فارسی روزگار گذرانید. او در دهلی می‌زیست. پدر این هر دو شاعر بزرگ زبان فارسی، از سرزمین‌های قلمرو فارسی بودند، آنجا که زبان دری پیش از آنها پرورش و شکفتگی یافته و رودکی و چند ده شاعر بزرگ دیگر را در دامن پرورانیده بود.

مولوی که در بلخ زاده شد در پنج شش سالگی به همراه پدر، از وحشت مغولان به سرزمین «روم» در افتاد. پدر امیر خسرو که از شهر «کش» بود در همان روزگاران و به همان انگیزه از زادگاه به درآمد و هندوستان را برای زیستن برگزید. آنجا فرزند آورد و فرزندش «خسرو» در همان‌جا تربیت شد و ماند و ناموری یافت.

هم مولوی و هم خسرو از کسانی‌اند که در پروردن و نگاه داشتن قدرت زبان فارسی و نشر و گسترش فکر و تمدنی که زاده و برخاسته از قلمرو اقوام هوشمند ایرانی است سهمی گرانقدر و ماندگار دارند.

ایرانیان دلشاد می‌شوند از این که ببینند در گوشه‌ای از جهان گروهی و

انجمنی باشد یا پیدا شود که نام زبان فارسی و سخنوران برجسته آن را در جهان آوازه مند کنند و مجموعه‌های کتاب و نوشته درباره آنها به چاپ برسانند و بدین نموده‌ها آشکار شود که توانایی و ارزشمندی زبان فارسی و جاودانگی اندیشه سرایندگان این زبان با بسیاری از زبان‌های مهم همسنگی و شاید برتری دارد.

فرزند بلخ نزدیک به شصت سال از زندگی را در «روم» گذرانید و هیچگاه نتوانست به زادگاه خود بازگردد. عمر او در شهر و دیاری گذشت که مردمش فرهنگی دیگر داشتند و گروه‌هایی از باشندگان آن جای به زبان‌های دیگر (یونانی و ترکی) متکلم بودند. با این وجود، مولوی که در کودکی بدان گوشه مهجور در افتاده بود به زبان فارسی - یعنی زبان پدری‌اش که کتاب بزرگی چون شاهنامه در آن زبان سروده شده بود و سخنوران بزرگی در بالیدن آن زبان کوشیده بودند - دو کتاب جاودانی سرود و به یادگار گذاشت. توانست اندیشه‌های انسانی بسیار گرانبه را در آن دو کتاب پیروانند و تأثیری بگذارد که فرزندان و بالیدگان مکتبش به همان زبان فهم سخن کنند و خود نیز بدان زبان شعر بسرایند. «فارسی زبان» و «ایرانی فرهنگ» بمانند.

می‌دانیم که «بانگ نای» مولانا، به مناسبت سختی تعصب تا پنجاه شصت سال پیش در زاویه‌های درویشان زمزمه می‌شد. دو کتاب مثنوی معنوی و دیوان شمس را افرادی معدود در حلقه‌های درویشان و مجمع‌های خاص می‌توانستند بخوانند و افکار بلند آن دو دفتر جاودانی را به احتیاط بازگو کنند. خواندن، داشتن و گاهی به دست گرفتن آن تابناکی و ژرفایی و دریاوشی این دو کتاب فارسی، آرام آرام به محیط‌های علمی و دانشگاهی جهان و ایران راه یافت و قلم‌های پژوهشگر و کنجکاو به بررسی آنها پرداخت.

نام مولانا و اندیشه‌های بلند آن دانای راز به پایمردی، کوشش و بینش دانشمندی چون نیکلسن انگلیسی و سراینده ژرف‌نگری چون اقبال لاهوری در جهان طنین افکند و از مرحله پژوهش و کنجکاوی در گوشه دانشگاه‌ها به جهانی فراتر رفت و دقت نظر بعضی از متفکران را به خود کشید و در قلمرو تفکر و فلسفه‌های متعالی مقامی در خور خود یافت. در ایران، پیش از همه و پیش از همه و پرتوان‌تر از همه بدیع‌الزمان فروزانفر بود که به اسلوبی علمی و زبانی متناسب امروز و بیانی عالی معروف و مروج آن سراینده پر اندیشه دنیای تفکر ایرانی شد.

مولانا سخن‌ها و اندیشه‌های ضمیر پرجوش و خروش را در چندین هزار بیت شعر فارسی (مجموعه دو کتاب) سروده است. اما بنیادگذار مکتبی نفوذ کننده در تصوف ایرانی و اسلوبی آشنایی‌پذیر در شعر فارسی شد و پیروان بسیار و مقلدان متعدد یافت. بی‌گمان نیرومندی و توانائی زبان تصوف او - یعنی زبان فارسی - موجب آن است تا اندیشه‌های انسانی ژرف او - که در مواردی چند به هموزنی سخنان متفکران طراز اول جهان است - ارزنده و زنده و یا به سخنی روشن‌تر «همیشگی» و جاودانه باشد. چگونه ممکن است چنین سخن‌ها و اندیشه‌های روح نواز سروده به فارسی از میان برود؟

آتش است این بانگ نای و نیست باد

هر که این آتش ندارد نیست باد

در غم ما روزها بیگانه شد

روزها با سوزها همراه شد

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست
 بگشای لب که قند فراوانم آرزوست
 گویاترم ز بلبل اما ز رشک عام
 مهرست بر دهانم و افغانم آرزوست

در مذهب عاشقان قراری دگرست
 وین باده ناب را خماری دگرست
 هر علم که در مدرسه حاصل گردد
 کار دگرست و عشق کاری دگرست

در میان ده نفری که در مجمع مولوی لوس آنجلس از مولانا سخن گفته‌اند نام دو دانشمند آلمانی را نباید از یاد برد. نخست خانم آنماری شیمیل آلمانی که به مناسبت گذرانیدن بخش عمده زندگی علمی و پژوهش‌های دانشگاهی خود به افکار مولوی سزاوار دریافت «جایزه» شناخته شد. دیگر کریستف بورگل آلمانی که هم در معرفی اندیشه‌های مولانا چند نوشته پژوهشی به چاپ رسانیده است.

خسرو در هندوستان و در میان هندیان (هند و پاکستان به مفهوم جغرافیایی کنونی) مقام بلندی یافت و چون به نظام‌الدین اولیا (چراغ دهلوی) ارادت می‌ورزید و در سلسله صوفیان آن پیر درآمده بود، نوشته‌ها و سروده‌هایش دوستدار بسیار یافت. شعرش در سراسر هند از بنگاله تا پنجاب و از بندر سورت تا کشمیر خواستار و خواننده داشت و همواره قوالان آن را به آهنگ‌های شورانگیز هندی و موسیقی خاصی که خسرو خود از آن بهره‌وری یافته بود و در آن

استادی و تخصص داشت می‌خواندند و هنوز هم می‌خوانند از یادم نمی‌رود آن شب مهمانی بی‌آلایش زیبا را که در سند کنار رودخانه مهران، زیر «شادروان» شاهانه رنگارنگ قوالی به آواز دلنشین می‌خواند.

نمی‌دانم چه منزل بود شب جایی که من بودم
 به هر سو رقص بسمل بود شب جایی که من بودم
 و این رباعی را
 من بنده شمعم که ز بهر دل خلق
 ببرید ز شیرین و چو فرهاد بسوخت

بی‌گمان به جز چند نفر ایرانی مهمان که آنجا بودیم (به مناسبت کنگره سرگذشت سند در قرون پیشین) و چند ایرانشناس دلبسته به ایران، از آن جمله شادروان ایراندوست پیرحسام‌الدین راشدی، جمع کثیر پاکستانی‌های دانشگاهی و دولتی و بزرگان سند درست و تمام متوجه لطف مضامین بلند و پرجذبه شعر و واقف بر معنی همه کلمات نبودند ولی در وجنات همه آنها دیده می‌شد که همه با زبان فارسی انسی تاریخی دارند و نشئه قوی شعر ایرانی در آنها اثر گذار مانده است و لذت می‌برند. قوالان آن شعر را برای ما نمی‌خواندند. برای لذت بردن ما هم حفظ نکرده بودند. پاکستانی‌ها دلسوزانه‌تر از ما «های‌های» می‌گفتند. گفتند بعضی از شهرهای مشهور امیر خسرو و به طور سنتی و سینه به سینه ورد زبان قوالها مانده است و در مجلس‌ها می‌خوانند و پاکستانی‌ها، اگر فارسی هم ندانند، محظوظ می‌شوند. نمی‌توان منکر بود که سابقه تاریخی هر چیزی قدرتی دارد که قرن‌ها پایدار می‌ماند و اگرچه مردمی از خود آن مدت‌ها دور مانده باشند. اثر شعر خسرو در ذهن و روح هندی و پاکستانی همان اثری را دارد که به‌طور مثال

«پیرمغان» و «مغیچه» برای ما دارد. قرن‌هاست که از «پیرمغان» و «مغیچه» نشانی نیست ولی هر شعری که این دو اصطلاح و نظایر آن‌ها در آن باشد فوراً معنی واقعی خود را در ذهن شنونده القا می‌کند. ما ایرانیان امروز تمام سروده‌ها و نوشته‌های خسرو را می‌توانیم بخوانیم و بر مضامین آنها به آسانی دست بیابیم و از راه هم سخنی با او همدلی پیش آوریم.

امیر خسرو دهلوی در هند و پاکستان چنین تأثیر ژرف و ماندگاری را داشته و توانسته است یکی از نگاهبانان زبان فارسی و از مروجان فرهنگ و مدنیت ایرانی باشد. تأثیر فرهنگی نوع اوست که با وجود کوشش‌های سخت و دراز انگلیس‌ها در راه از میان بردن زبان فارسی، بیدل و غالب و صدها شاعر دیگر در قرن سیزدهم در هندوستان به زبان فارسی شعر می‌سرودند و حتی در قرن اخیر سخنوری چون محمد اقبال در لاهور ظهور کرد و توانایی خود را در زبان فارسی بمانند یک ایرانی نشان داد. از امیر خسرو تا اقبال نزدیک به هفتصد سال فاصله است اما اگر خسرو زنده بود زبان اقبال برایش زبان نامفهومی نبود. اقبال هم بر مضامین سروده‌ها و نوشته‌های خسرو آگاه بود و از فهم آنچه از خسرو می‌خواند در مانده نمی‌شد. زبان آن دو برای فارسی‌زبانان سراسر قلمرو زبان فارسی روشن و مفهوم است. این است جوهر نیرومندی و پایداری یک زبان و سربلندی و هوشیاری مردمی که بدان زبان سخن گفته‌اند و خواهند گفت. این زبان باید بماند و برماست که در راه ماندگاری آن بکوشیم و از هندیان و پاکستانیان سپاسگزاری کنیم که همچون ما و شاید به جای ما یاد آن شاعر بلندجای را در آن سوی آب‌ها به میان آورند و به نام او انجمن دارند و مجلس خاص برای بزرگداشت او تشکیل دادند.